

## ریشه یابی جنبش اصلاح طلبی دولتی و دگردیسی سبز

### مقدمه

حرکات اجتماعی و شورش های مردمی در جوامع تحت سلطه امپریالیسم، جدا از ماهیت و جهت حرکت آن، همواره این خصلت را داشته است، که بذر شوق و ذوق را در زمین بکری که فاقد فضای تنفس و هوای آزاد است پیاشانند و جوانه های مقاومت و پایداری را علیه ستم و استعمار به بار بنشانند. ولی از طرف دیگر شاهدیم که این امواج اعتراضی، که در زیر فشار تضادهای عینی سرریز می شوند، بعد از مدتی درگیری با نیروهای سرکوب دامنه آنها کاهش یافته و با ازدست دادن انرژی خود به ساحل می نشینند و یا در چنبره نزاع های درونی حاکمیت، محصور گشته و با تحمیل بدیل های نواستعماری به آنها به نفع حاکمیت های ارتجاعی مصادره می گردند. این تکان های اجتماعی هر چند که حقانیت تاریخی دارند، ولی در اغلب موارد به دلیل نبود رهبری انقلابی در سطح می مانند و نمی توانند با نیروهایی که در تولید نقش اساسی داشته و مبارزه طبقاتی را به پیش می برند گره خورده و جامعه را به حرکت در آورند.

رویدادهایی که قبل و بعد از " انتخابات " ریاست جمهوری در ایران صورت گرفته و حرکتی که به نام « جنبش سبز » توسط ارتجاع اسلامی و حامیان امپریالیستش به مبارزات آزادی خواهانه و حق طلبانه مردم تحمیل شده است، شاهد دیگری بر این ادعای ماست. « جنبش سبز » در تمامی خطوطش در تضاد با منافع واقعی توده های زحمتکش بوده و برای حفظ علایق طبقه سرمایه داری ایران و رژیم حامی آن سازماندهی شده است و در حقیقت شکل کمدی از اصلاح طلبی دولتی است، که تراژدی آنرا مردم ایران در هشت سال حاکمیت دولت خاتمی تجربه کرده اند. این حرکت با وجود اینکه بخشی از توده ها را بدنبال سراب اصلاح پذیری رژیم جمهوری اسلامی کشانده است، بدلیل خاستگاه طبقاتی، ماهیت وجودی، برنامه و نیروی رهبری کننده اش، فاقد هرگونه عنصر دموکراتیک و آزادی خواهانه می باشد. سازمان دهندگان و برنامه ریزان این حرکت، که خود پاره ای از پیکره رژیم اند، برای رونق بخشیدن به مضحکه انتخابات و گرفتن رای مردم، تمامی امکانات داخلی و خارجی خود را بکار گرفتند تا ظرفیت های مبارزاتی مردم را که در واقع با انگیزه تحول در حیات اقتصادی و سیاسی خویش به خیابان ها آمده بودند، ولی فاقد برنامه و رهبری انقلابی اند، به نفع مقاصد سیاسی خویش، یعنی تثبیت حاکمیت در مجموع و مشروعیت بخشیدن به آن در سطح ملی و بین المللی هدایت نمایند.

« جنبش سبز » در واقع متکی به مراکز بزرگ مالی، امنیتی - بوروکراتیک و روابط بین المللی است، که حول و حوش " انتخابات " بازتاب روشن سیاسی یافته است، جنبشی که هدف عاجل آن سرپوش گذاشتن بر تضادهای واقعی جامعه و نهایتاً سرکوب جنبش های اجتماعی برخاسته از آن است.

برای برون رفت از این چرخش بیهوده، باید محرکه های « جنبش سبز » را شناخت و به توده شناسانید و تناقض کامل آن را با منافع طبقات تحت ستم آشکار نمود. باید این ترفند جدید امپریالیسم و کارگزاران داخلیش را، با اتکاء به مبارزه طبقاتی افشاء و طرد نمود، مبارزه ای که محور اصلی آن نفی تمامیت رژیم جمهوری اسلامی و دموکراتیزه کردن کامل جامعه برای تحقق حاکمیت زحمتکشان است.

### ریشه یابی جنبش اصلاح طلبی دولتی

تاریخ حیات رژیم جمهوری اسلامی همواره آبیستن نزاع های حاد درونی و بعضاً خونین بوده که هر بار به اشکال جدیدی، ولی با ماهیتی یکسان باز تولید می شود، چون حاکمیت اسلامی نه آنطور که خود و حامیان امپریالیستی آن ادعا می کنند، برآمده از انقلاب مردم نبوده، بلکه " انقلاب اسلامی " حاصل حمله ضدانقلاب امپریالیستی به انقلاب و مقابله با رشد و اعتلای جنبش انقلابی و ضد امپریالیستی توده های تحت ستم ایران بود. حقایق افشاء شده در " کنفرانس گوادلوپ " و اسناد و مدارک مختلفی که توسط عناصر کلیدی رژیم منتشر شده است، نقش موثر قدرت های امپریالیستی، بخصوص آمریکا را در استقرار جمهوری اسلامی اثبات می کند. بهمین دلیل است که این رژیم از همان ابتدا، تطهیر و مشروعیت دادن به سلطه سرمایه انحصاری و حفظ نظام سرمایه داری وابسته را در منشور سیاسی خویش قرار داده و از هیچ فرصتی برای نابودی دست آوردهای دموکراتیک قیام بهمن و تمکین توده ها به بی حقوقی کامل دریغ ننمود. چون آنچه که در جامعه ایران در بستر رشد تضادهای بنیادین و آشتی ناپذیر، اعتلاء انقلابی یافته بود، می رفت که یکی از پایه های بزرگ سرمایه داری جهانی، بخصوص ایالات متحده آمریکا را در منطقه حساس خاور میانه مضمحل نماید. روندی که طبیعتاً برای سرمایه انحصاری قابل پذیرش نبود و می بایست توسط ایادی جدیدی کنترل و سرکوب می گردید. این نیروی جدید که از درون تعرض ضدانقلاب بورژوا - امپریالیستی

سازماندهی و با بزرگ نمائی و تبلیغات رسانه های خبری در سال های ۵۷-۵۶ به قدرت سیاسی رسانده شده بود، از همان ابتدا چه در زمینه موجودیت مادیش، یعنی اقتصاد وابسته، و چه محدودیت ذهنی و تاریخی اش برای سازماندهی یک آلترناتیو مستقل، تنها می توانست سنتزی از قشرهای درونی بورژوازی کمپرادور باشد. در ادامه و تکامل این تحولات ضد انقلابی بود، که شاخص های حزبی و رهبری جمهوری اسلامی، حزب الله و حزب جمهوری اسلامی و چهره های سرشناس آن، خمینی، بهشتی، رفسنجانی، خامنه ای و ... از یکطرف و ملی - مذهبی ها و " لیبرالها"، بنی صدر، بازرگان از طرف دیگر، شکل گرفتند و به قدرت رانده شدند. این جریانات هرکدام بدلیل هویت سیاسی و تعلق طبقاتی گذشته و امروزشان راهکارهای مختلفی را برای سازماندهی روابط اقتصادی - اجتماعی موجود، که در اثر قیام بهمن دچار اختلال شده بود، ارایه می دادند؛ ولی آنچه که همگی برسر آن توافق داشتند، بازسازی دستگاه سرکوب دولتی - ارتش و پلیس - و تکمیل آن با نیروهای دیگر مانند سپاه پاسداران و کمیته های رنگارنگ بود. بعبارت دیگر تحکیم دیکتاتوری سرمایه در برابر جنبش بپاخاسته توده های مردم و ایجاد امنیت، از جمله ابزارهای لازم برای از سرگیری هرگونه پروژه تولید و بازتولید و انباشت سرمایه و استثمار نیروی کار و غارت منابع طبیعی بود. بهمین دلیل از همان فردای تعویض رژیم تصفیه و اخراج عناصر و نیروهای مترقی از مجامع اداری و محیط های تولیدی آغاز شد و هرگونه مقاومت مردمی - کارگری باخسوت تمام سرکوب گردید. شوراهای کارگری و دهقانی و دیگر کارکنان جامعه، که در زیر فشار قیام بهمن در محیط های کار و تولید برقرار شده بود، مورد یورش قرار گرفت و نیروهای امنیتی - پلیسی، چون شوراهای اسلامی و دیگر جریانات وابسته به رژیم، به آنها تحمیل شد. آغاز جنگ ارتجاعی با عراق و ایجاد موقعیت جنگی بهانه خوبی به رژیم داد تا مخالفین داخلی خود را سرکوب و عناصر "نامطلوب" را از درون حاکمیت و مجامع اداری تصفیه نماید. صدها انسان دمکرات، مبارز و کمونیست در درگیری های خیابانی به قتل رسیدند و یا اعدام شدند و هزاران نفر به جرمهای واهی زندانی و سپس اعدام گردیدند. اوج این بربریت رژیم، قتل عام هزاران زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷ بود. زنان آزادی خواه و برابری طلب که نقش برجسته ای در انقلاب داشتند، در ۸ مارس ۵۸ در مخالفت با دستور حجاب اجباری خمینی، مقاومت عظیم و توده ای در دفاع از حقوق و ارزش انسانی زن را سازماندهی کردند که مورد تعرض و ضرب و شتم اوباشان رژیم قرار گرفت. جمهوری اسلامی از همان ابتدا با رسمیت دادن به سنت ها و روابط پدرسالاری در غالب قوانین اسلامی، تسلیم، تحقیر و تبعیض و ستم جنسی را بر زنان دوچندان افزایش داد. بهمین دلیل از آن زمان تاکنون مبارزه برای آزادی و رهایی زن یکی از حلقات مبارزات مردمی به ویژه زنان بوده است. ملیت های ساکن ایران بخصوص در ترکمن صحرا و کردستان که برای رفع ستم ملی و برابری حقوق اجتماعی و سیاسی خود، مقاومت و مبارزه می نمودند مورد یورش خونین ارتجاع اسلامی قرار گرفتند. تمامی این جنایات، که در دهه اول حاکمیت اسلامی صورت گرفت، به رهبری مستقیم خمینی، رفسنجانی، خامنه ای و موسوی - نخست وزیر برگزیده امام طراحی و به مرحله اجراء درآمد. جنایت بزرگی که امروز از طرف آقای موسوی بسادگی انکار می گردد. این "اصولگرای اصلاح طلب" در دانشگاه بابل در جواب یک دانشجو که می پرسد، شما چه نقشی در کشتار سالهای ۶۷ - ۶۰ داشته اید، می گوید: "این سوال را بایست از زندانیان بکنید" و در ادامه همین مطلب می گوید که او خودش هیچگاه زندانبان نبوده. عین همین انکار وقیحانه را آقای محسن مخملباف فیلم ساز حزب اللهی و شکنجه گر روحی زندانیان سیاسی زندان عادل آباد شیراز به عنوان نماینده «جنبش سبز» در خارج در مصاحبه با روزنامه "گاردین" تکرار می کند، ایشان می گوید: " آقای موسوی در هیچ مرحله ای از تاریخ جمهوری اسلامی در هیچگونه قتل و جنایتی شرکت نداشته است" به عبارت دیگر با منطق این مزدوران تمامی سردمداران رژیم اسلامی از خمینی گرفته تا خامنه ای، خاتمی، رفسنجانی، موسوی، احمدی نژاد و ... تاکنون مرتکب جرمی نشده اند!!

جناح های درونی رژیم اگرچه در رویکرد با جنبش های مردمی - کارگری و سرکوب آن از وحدت نسبی برخوردار بودند، ولی بنا به ماهیت سیاسی و چگونگی شکل گیری شان نمی توانستند ثبات و هم آهنگی لازم را در قدرت سیاسی دارا باشند. بهمین دلیل قطب زاده - وزیر امور خارجه وقت - در ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۱ به اتهام براندازی نظام اعدام می گردد و با استعفای بازرگان و برکناری کابینه اش و عزل بنی صدر از مقام ریاست جمهوری، محمد علی رجائی و سپس باهنر به این مقامات منصوب شده، که با ترور این دونفر در همین سال، خامنه ای رئیس جمهور و موسوی نخست وزیر می گردند. و بدین طریق تناسب قوا به نفع دارودسته خمینی تغییر می کند. ولی نزاع های درونی حاکمیت ایستا نبوده و خصلت کاملاً پویا دارد، بطوری که در طول این سی و یک سال، باتوجه به شدت یابی آنتاگونیسم طبقاتی و تاثیر آن برروبنای سیاسی همواره به گونه دیگری بازسازی شده است، اگر جریاناتی مانند بازرگان و بنی صدر از قدرت حذف می

گردند، ولی ضدانقلاب بورژوا - امپریالیستی بنا به ماهیت ناهمگون و متضاد خویش، گروه بندی های جدیدی را درون حاکمیت تولید و یا جابجا می کند. بطورمثال چهره های شاخص «جنبش سبز»، امثال موسوی، حجاریان، سازگارا، گنجی، کدیور، مهاجرانی و زهرا رهنورد و پادوهای هنری - فرهنگی آنها، مانند سروش، مخملباف، ابراهیم نبوی، شجریان و ... از این نمونه اند. اغلب این افراد از درون «حزب جمهوری اسلامی»، محافل مختلف حزب اللهی، «دانشجویان پیرو خط امام» و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، بیرون آمده اند، که درمضحکه اشغال سفارت آمریکا و سرکوب و کشتار دانشجویان تحت لوای «انقلاب فرهنگی» دست داشته و یا از طراحان و پایه گزاران تشکیلات پلیسی - نظامی رژیم، مانند وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران و کمیته های رنگارنگ بودند. همین افراد به مجرد رانده شدن از دایره قدرت درجبهه مشارکت اسلامی و کارگزاران سازندگی و دیگر گروهگ های ریزودرشت متشکل شدند و جنبش اصلاح طلبی خاتمی را علم کردند و امروز هم زیر پرچم سبز گرد آمده اند.

نزاع های درونی رژیم هرچند بعلت ورود جامعه به شرایط جنگی کمی تخفیف می یابد، ولی باختامه جنگ و نوشیدن جام زهر توسط امام دوباره شدت می گیرد و به عرصه قدرت سیاسی منتقل می گردد، بدیهی است که تنش و درگیرهای حادی را باعث می شود. عروج رفسنجانی به مقام ریاست جمهوری درسال ۱۳۶۸ و طرح شعار سازندگی، هجومی است، که ازطرف بخشی ازحاکمیت برای تنظیم اقتصاد و سیاست آغاز می گردد، بدین معنا که «دوران بازسازی و برگشت به قانون» اعلام می شود و برنامه مقررات زدایی، تعدیل اقتصادی و عملیاتی شدن اقتصاد نئولیبرالیسم و گرفتن اعتبارات مالی ازخارج در دستور کار دولت جدید قرار می گیرد. سیاستی که می خواهد «هرج و مرج» ناشی از دوران انقلابی را، که حال باعواقب مخرب جنگ و خالی شدن دارائی های دولتی و فقر و بیکاری زاییده از آن توأم شده است، تخفیف داده و ترمیم نماید.

همین عوامل موجب شورش، ناآرامی و اعتراضات زیادی دربین مردم شد، بطوری که در دور دوم ریاست جمهوری رفسنجانی قدرت او موقتا تضعیف و تحت کنترل خامنه ای و اطرافیان قرار گرفت، ولی بحران های اقتصادی واجتماعی قوی تر از آنند که بتوان به آسانی جلوی آن را گرفت. کارگران و مزدبگیران جامعه که بار اصلی هزینه جنگ بردوش آنها بود، درفضای جدید برای برآورد حقوق صنفی و اجتماعی خود دست به اعتراض و اعتصاب می زنند و برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری مبارزه می کنند، بطوری که جامعه بایک دور جدید از مبارزات کارگری - مردمی روبرو می شود که طبیعی است تاثیر خود را بر روبنای سیاسی و نیز حاکمیت می گذارد و آرامش نسبی جناح های درونی آن را دچار اختلال کرده و صف بندی های جدیدی را موجب می شود. باید توجه داشت که جناحهای درونی رژیم فاقد شفافیت بوده و ائتلاف آنها، سیال و متغیر می باشد. در اواسط دهه ۷۰ نیروهای عمده حزب الله در سازمان های «دفاع از ارزشهای اسلامی» و «انصار حزب الله» گرد آمده بودند و جناح میانه موسوم به «مصلحت اندیش» یا «عمل گرا» با افول تدریجی «جناح تندرو» در اواسط دهه ۶۰ شکل گرفت و بعداز جنگ با رفسنجانی به قدرت رسید و بالاخره جناح موسوم به چپ منتسب به «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» است که درسال ۱۳۷۶ در ادامه دگرپرسی های گذشته به لباس لیبرال مشروطه خواه درآمد و درکنار عمل گرایان رفسنجانی قرار گرفت. جریانی که از پایه های محکم اصلاح طلبی خاتمی و امروز «جنبش سبز» است. باید توجه داشت که این جناح بندی ها و نام گذاری های برخاسته از آن زاییده مبارزه طبقاتی آنطور که تاریخا در کشورهای سرمایه داری کلاسیک بصورت احزاب و تحزب سیاسی شکل گرفته اند، نبوده، بلکه پدیده ای است دولتی که از درون ضدانقلاب بورژوا - امپریالیستی بیرون آمده اند و اشتراک محوری آنها علاوه برحفظ سرمایه داری، پایداری رژیم جمهوری اسلامی است. رژیم از ابتدا سعی می کرد وجود جناح و نزاعهای درونی آنها را که در واقع بازتاب ذهنیت سیاسی تناقضات لایحه های مختلف بورژوازی کمپرادور ایران است کتمان نماید و آنرا در «حزب الله» و یا «حزب جمهوری اسلامی» خلاصه کند. شعار «حزب فقط حزب الله» در واقع چکیده این درک و تفکر بود.

هشت سال ریاست جمهوری رفسنجانی (۱۹۸۸ - ۱۹۸۰) نه تنها مشکلات جامعه را حل نکرد، بلکه برعکس فقر و بیکاری توده ای را افزایش داد و ثروت های نجومی را نصیب سرمایه داران و آقازاده هایشان نمود.

در این زمان جنبش های اجتماعی بخصوص اعتصابات کارگری ازکمیت چشم گیری برخوردار گردیدند و به کیفیت های نسبی جدیدی درمبارزه علیه حکومت دست یافتند. دانشگاه ها ومدارس صحنه حاد مبارزات دانشجویان ودانش آموزان گردید. معلمان و پرستاران برای کسب حقوق عادلانه خود دست به اعتصابات پیاپی زدند. درمقابل جنبش های اجتماعی روزبروز عمیق تر می گردید. کارگران بدنبال اعتصاب و تحصن

حتا دست به گروگان گیری مدیران و روسای کارخانه ها و شرکت ها می زنند که در اغلب موارد پشتیبانی مردم را بدنبال داشته و باعث درگیری قهرآمیز در سطح شهرها با نیروهای سرکوب گر رژیم می گردد. در چنین وضعیتی است که جناحی از حاکمیت و نیز نیروهای حاشیه ای آن به تکاپو افتاده و برای حفظ نظام، «جنبش اصلاح طلبی خاتمی» را علم می کنند. خاتمی که خود از مهره های کهنه کار رژیم و شریک در تمامی جنایات آن است، بعنوان مرد تسامع و تساهل معرفی می شود و پرچم دار گفتگوی فرهنگ ها آنهم در کشوری که مجموعه هیئت حاکمه آن زبانی جز تک صدائی و اعمال قهر علیه اعتراضات مردم و تحمیل نظرات ارتجاعی خود فرهنگ دیگری نداشته است، می گردد.

۸ سال حاکمیت «اصطلاح طلبان» به رهبری خاتمی (۲۰۰۵ - ۱۹۹۷) که همان رژیم اقتصادی دوران رفسنجانی را دنبال می کرد، نه تنها برای مردم اصلاحاتی به ارمغان نیاورد، بلکه بر بحران های اقتصادی و اجتماعی افزود و جامعه را به دور دیگری از تلاطمات و التهابات سیاسی وارد کرد. سازماندهی قتل های زنجیره ای توسط وزارت اطلاعات و امنیت رژیم در زمستان ۱۹۹۸ و نابودی ده ها تن از مخالفین و دگراندیشان سیاسی از جمله جنایات این دوره از حکومت «اصلاح طلبان» است. در زمان همین اصلاح طلبان بود که کارگران معدن مس خاتون آباد کرمان که در اعتراض به وضعیت معیشتی و کاری خود دست به تحصن و اعتصاب زده بودند توسط پاسداران به گلوله بسته شدند و کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران که سندکای مستقل خود را برپا کرده بودند، مورد حمله و توطئه های رنگارنگ اوباشان و مامورین رژیم قرار گرفته و هیئت مدیره آن توسط نیروهای امنیتی دستگیر و به زندان انداخته شده و مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و ...

جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۱۳۷۸ (۱۹۹۹) و پیوستن مردم به آن که به مدت یک هفته در اغلب شهرهای بزرگ ایران جریان داشت و سپس سرکوب خونین آن به دستور ولی فقیه، خامنه ای، رئیس جمهور، خاتمی و رئیس مجلس خبرگان، رفسنجانی بار دیگر اتحاد مجموعه حاکمیت را در برابر جنبش توده ای به نمایش گذارد و خط بطلانی بر توهم اصلاحات و اصلاح پذیری رژیم جمهوری اسلامی کشید. با پایان یک دوره ۸ ساله فریب و نیرنگ اصلاح طلبی به رهبری خاتمی در سال ۲۰۰۵ و برای خارج شدن از این دور باطل، جناحی از حاکمیت که نهاد رهبری و تمامی اهرم های نظامی، و دیگر ارگانهای حکومتی - قوه قضائیه، مقننه و مجریه - را در دست داشت، دولت نظامی - امنیتی احمدی نژاد را در انتصابات ریاست جمهوری (۲۰۰۵) به قدرت رساند، تا با اوضاع بحرانی جدید برخورد و مقابله جدی نموده و آرامش و نظم لازم را مجدداً برقرار نماید.

نیروهایی که در این دوران حول خاتمی در «جبهه دوم خرداد» و نیز «جبهه مشارکت اسلامی» جمع شده بودند، عمدتاً در داخل نظام حضور داشتند و در واقع استحاله ای از جناح بندی های گذشته به محوریت «کارگزاران سازندگی رفسنجانی» و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» بهزاد نبوی و به اصطلاح مخالفین وفادار - ملی مذهبی ها - بودند و در خارج هم نقش توجیه گر اصلاح طلبی خاتمی را جریانات ارتجاعی چون توده - اکثریتی ها و طیفی از «چپ» نظیر «راه کارگر»، «اتحاد فدائیان خلق ایران» و ... عهده دار بودند. دولت احمدی نژاد، که از پشتیبانی قاطع ولی فقیه، سپاه پاسداران، بسیج و دیگر نهادهای بزرگ مالی و نظامی برخوردار بود، کوشش داشت بابرانگیختن و بسیج بخشی از جامعه، حول شعارهای عامه پسند، خود را بعنوان برآورد کننده امیال و خواسته های «مستضعفین» و ناجی مردم در برابر تهدید بیگانگان جا بزند. بهمین خاطر مبارزه با فساد و مفسدین، ارتقای برنامه هسته ای به مسئله ملی و برقراری عدالت اجتماعی و بردن درآمد نفت بر سر سفره مردم و همراه با آن - تحریکات راسیستی و ضدیهودیت - را در راس تبلیغات دولت خویش قرار داد. برنامه ای که ماهیتا همان برنامه «ساماندهی اقتصادی و توسعه سیاسی» خاتمی بود که حال تحت عنوان «تحول اقتصادی و گشایش فرهنگی» به پیش برده می شد؛ که البته این وعده و وعیدهای عوام فریبانه نه تنها در زیر فشار شرایط عینی ماهیت آن روشن و نقش بر آب شد، بلکه باعث تضادهای جدیدی در روینای سیاسی و بخصوص درون جناح مسلط گردید.

خروج جریان موسوی از اصول گرایان مجلس ارتجاع و اتصال آن به اصلاح طلبان و ایجاد محور «موسوی، خاتمی و کروبی» دور جدیدی از درگیری های درونی رژیم را در سرآغاز «انتخابات» ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ گشود. در همین ارتباط با روی کار آمدن اوباما و با توجه به بحران اقتصادی جهان و زمین گیر شدن آمریکا در جنگ علیه عراق و افغانستان سیاست فشار «تعویض رژیم» از دستور کار کاخ سفید خارج و آشکارا باب مذاکره با نمایندگان خامنه ای - احمدی نژاد در قاهره و دیگر محافل دیپلماتیک باز شد. پیام نوروزی اوباما به «مردم و رهبری ایران» علامت روشنی از شروع سیاست جدید آمریکا در منطقه خاورمیانه و بخصوص پشتیبانی آشکار از جمهوری اسلامی به رهبری خامنه ای - احمدی نژاد بود. این

عوامل باعث گردید، که این جناح از رژیم بتواند تشنجات بیرونی خود را تخفیف دهد و با قدرت وارد کارزار سرکوب درونی و نیز "انتخاباتی" گردد. همین گردش سیاست امپریالیستی است، که "اصلاح طلبان" را مجبور کرد تا زمین بازی دیگری را جستجو نمایند. دور دهم "انتخابات" ریاست جمهوری این فرصت را به آنها داد که شانس خود را بار دیگر به آزمایش بگذارند.

### اصلاح طلبی و دگر دیسی سبز

حول و حوش این مضحکه انتخاباتی است، که بالون «جنبش سبز» که ساختمانش بر سه دروغ بزرگ بنا شده است، به هوا پرتاب می شود:

۱ - ابتدا کارگزاران رنگارنگ بورژوازی، از سبز و سیاه تا مشروطه خواهان - داریوش همایون و توابع دمکرات، برای رونق بخشیدن به این خیمه شب بازی، پرچم آزادی و گشایش فضای سیاسی و فرهنگی را بدست می گیرند و همراه با احمدی نژاد، که در دفاع از "مستضعفین"، ولی در حقیقت پرچم نئولیبرالیسم اقتصادی را بلند کرده است، مردم را به پای صندوق های رای می کشانند و بدین ترتیب برای رژیم مشروعیت "کیلویی" می خردند و سپس برای رونق بازار دمکراسی همراه با رسانه های امپریالیستی مدعی می شوند، که در انتخابات "تقلب" شده است. این جاست که «اصلاح طلبان» مردم را با پارچه های سبز ارتجاع اسلامی زیر شعارهای "رای من کو" یا "رای مرا پس دهید" و یا "احمدی نژاد نخست وزیر من نیست" پوشش داده و به خیابان ها می آورند. ولی هرکس که ریگی در کفش نداشته باشد، می داند در طول این سی سال هیچ وقت آرای مردم ارزشی نداشته و آنچه که تاکنون بنام انتخابات بخورد مردم داده شده است، انتصاب مهره های کهنه کار و سرسپرده رژیم، توسط ولایت فقیه و تائید شورای نگهبان بوده است. رفسنجانی، که او را یک سر دعوا با خامنه ای علم کرده اند، به این واقعیت صریحا اذعان می کند که:

"من مطمئن هستم از صندوق های رای چیزی جز صلاح کشور و مصلحت نظام بیرون نمی آید."

در خارج از کشور هم نمایندگان موسوی و کربوبی همراه با مشروطه خواهان، و زیر مجموعه این پروژه، توده - اکثریتی ها، ملی - مذهبی ها، جمهوریخواهان و نیز جریانات شناخته شده صیهونیستی مانند "بمب را متوقف کن" - Stop the Bomb در وین و در پاریس برنارد هائری له وی (Bernard Henry Levi) - فیلسوف فرانسوی و مدافع سرسخت دولت صیهونیستی و اشغالگر اسرائیل، که دائم خواهان بمباران ایران توسط آمریکا و اسرائیل است؛ و نیز آریل موزیکانت (Ariel Mosikant) از سوی انجمن فرهنگی اسرائیل در وین، در تظاهرات ۲۳ سپتامبر - وین - این پرده نمایش را کامل می کنند. و اگر صدای دیگری هم بلند می شد یا آنرا در نطفه خفه می کردند و یا به پلیس امپریالیستی متوسل می شدند.

۲ - بحث غلط و انحرافی کودتا است، که بخش وسیعی از "چپ" هم آنرا در ادبیات سیاسی خویش بکار گرفته است. کودتا به معنای حرکت قهرآمیز یک گروه کوچک است، که با بدست گرفتن قدرت و برقراری حکومت نظامی انجام می گیرد. کودتاگران معمولاً از شخصیت ها و افسران عالی رتبه و بانفوذ و از درون دستگاه های اداری، نظامی و شبه نظامی بیرون می آیند. این گروه در اولین فرصت ارگان های متعارف دولتی - قوه قضائیه، مقننه و مجریه - را منحل و قوانین دوران "اضطراری" را جاری می کند. حال سؤال این است: چگونه ممکن است حکومتی که ارتش، سپاه پاسداران، بسیج و گله ای از لباس شخصی ها را با خود دارد و مسلط به ارگان های مملکتی است، علیه خودش دست به کودتا بزند؟ این سؤال است، که طراحان تر توطئه و کودتا باید به آن جواب دهند!

۳ - جازدن «جنبش سبز» بجای "جنبش برای دمکراسی" است که پوچی این تز را در بحث مربوط به "طبقه متوسط" نشان خواهیم داد. در اینجا فقط برای درک مارکسیستی دمکراسی باید بگوئیم، که "دمکراسی" شکلی از حاکمیت سرمایه است، که صورت دیگر آن فاشیسم می باشد. نیروهای کمونیست و انقلابی برای دمکراتیسم پیگیر مبارزه می کنند، که خلاف دمکراسی بورژوایی بوده و جان مایه خود را از درون جنبش های اجتماعی طبقات تحت ستم می گیرد، که مضمون آن مبارزه علیه سلطه سرمایه و ارتجاع وابسته به آن است.

حال این سوال مطرح می شود که نزاع های درونی حاکمیت سیاسی در ایران که گهگاه خود را بصورت «جنبش اصلاح طلبی» و امروز «جنبش سبز» مطرح می کند، برخاسته از منافع کدامین طبقات اجتماعی اند و علت وجودی شان چیست؟

بخشی از حاکمیت و رسانه های امپریالیستی حامی آن می خواهند به ما بقبولانند که این جنبش ها متعلق به "طبقه متوسط" ایران است که در اثر رشد سرمایه داری و مدرنیزه شدن جامعه به وجود آمده است و خواهان دمکراسی و آزادی است و نظام استبداد مذهبی را بر نمی تابد.

ابتدا باید سوال کرد که چگونه می‌تواند از دل جنبشی که سرفصل‌های سیاسی آن همان مضامین کهنه و تجربه شده سی سال گذشته است، دمکراسی و آزادی زاییده شود، و چگونه می‌توان "با برگشت به اسلام ناب محمدی"، "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" و یا "اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی اگر جسدی باشد"، آن طور که موسوی و یارانش مطرح می‌کنند، افق تحولات دمکراتیک را به مردم نوید داد.

سخن گوی «جنبش سبز» می‌گوید: "ما خواسته‌های بسیار روشن و منطقی داریم، ما حفظ جمهوری اسلامی را می‌خواهیم." در حالی که شرط هرگونه تحول اساسی و از آنجا بسط دمکراتیسم و در این ارتباط برآورد خواست‌های اقشار میانی جامعه درگرو سرنگونی انقلابی این رژیم ارتجاعی است. بنابراین «جنبش سبز» نه جنبش "طبقه متوسط" که واژه‌ای واهی است، بلکه جنبشی متعلق به طبقه بورژوازی ایران است که از دل رژیم جمهوری اسلامی بیرون آمده است. میر حسین موسوی برای این که جای هیچ‌گونه شبهه و تفسیر غلطی بدست "دوستان نادان" ندهد در ادامه این بحث می‌گوید: "از رنگ سبز استفاده کردیم تا پرچم دلبستگی به اسلامی باشد که اهل بیت پیامبر آموزگار آن بودند."

طبیعی است که کشف چنین طبقه‌ای تنها از فریبکاران اصلاح طلب حکومتی و حامیان مرتجع آنها، توده - اکثریتی‌ها و ملی - مذهبی‌ها برمی‌آید، که سی سال است به بارگاه امام‌شان برای به بازی گرفته شدن در قدرت دخیل بسته‌اند.

ثانیا به این مدافعین دمکراسی امپریالیستی باید گفت که دمکراسی و آزادی و آنهم به مفهوم درست‌اش یعنی بورژوازی، ثمره یک دوره تاریخی از نبرد خونین کارگران و دهقانان به رهبری بورژوازی نوپا علیه فئودالیسم و سرواژ و حاکمیت دینی بود. بهمین خاطر در پایان سده هیجدهم، بورژوازی در ادبیات مارکسیستی بعنوان طبقه متوسط نام گرفت، ولی مدت زمان زیادی لازم نبود که آشکار گردد که این دمکراسی سلطه طبقه بورژوازی است که حال کارگران و دهقانان را در سیستم خود به بردگی مزدی کشانده است. بنابراین آنچه که در واقعیت یک جامعه تحت سلطه مثل ایران وجود دارد، همان خرده بورژوازی است که بخش عظیمی از آنها از نقطه نظر عینی با بورژوازی کمپرادور و دولت حافظ آن در تضاد بوده و نمی‌تواند منافع خویش را در کنار بخشی از حاکمیت تامین نماید.

بنابراین خواست‌های «جنبش سبز»، "بازگشت به اسلام ناب محمدی"، "زنده کردن میراث خمینی" و یا شعار "منتظری، صاعی، ولایت واقعی" که در واقع تایید "ولایت فقیه" به شکل دیگری است، نمی‌تواند به راهنمای فکری و ایدئولوژیک آن‌ها و جواب به مطالبات این اقشار تحت ستم باشد. خرده بورژوازی میانی و بخصوص تحتانی به حکم شرایط محیط، خواسته‌های دمکراتیک خود را تنها در اتحاد با طبقات زحمتکش و در مبارزه مستقیم و رادیکال با حاکمیت سیاسی می‌توانند، کسب نمایند.

جنبش اصلاح طلبی دولتی که بنام «جنبش سبز» تبلیغ می‌شود همان طور که گفته شد همواره بعنوان عارضه‌ای درون طبقه حاکم بوده و با حیات جمهوری اسلامی گره خورده است. این پدیده خط قرمزی است که در کشاکش انقلاب و ضد انقلاب بعنوان سوپاپ تخفیف فشار بر حاکمیت و به کجراه کشاندن جنبش‌های کارگری و مردمی توسط ارتجاع اسلامی و حامیان امپریالیستی‌اش بکار گرفته می‌شود. و از آنجایی که سرمایه داری جهانی پدیده‌ای همگون نبوده و درون خود تضاد و گرایش‌های متفاوتی را حمل می‌کند، بر حاکمیت سیاسی که وابسته به آن است، تاثیر گذاشته و به نزاع‌های درونی آنها دامن می‌زند. جنبش‌های خود بخودی و همگانی کنونی جدا از ترکیب طبقاتی آن هرچند که انگیزه‌ای است، ولی رنگ و وزن دعوای درونی رژیم را دارد. که در صورت دخالت آگاهانه چپ و کمونیست در جدال طبقه کار و بورژوا و در این ارتباط شکل‌گیری برنامه و رهبری انقلابی قادر خواهد بود کیفیت‌های مناسبی را جهت درهم شکستن توهم «موج سبز» ارایه دهد. از طرف دیگر باید آگاه بود که فقدان برنامه و رهبری انقلابی به معنای نبود اهداف تعریف شده و ستاد هدایت‌کننده در رویدادهای چند ماه گذشته نیست. واقعیت این است که رهبری غالب بر حرکات خود بخودی توده‌ها هرچند که در مواردی سنبل‌های رژیم را به تمسخر می‌گیرند و آن‌ها را مورد حمله قرار می‌دهند، در دست بخشی از حاکمیت بوده و در مجموع به سمت اهداف ارتجاع اسلامی هدایت می‌شود. بعنوان مثال در تظاهرات ۱۳ آبان روز دانش آموز که رژیم آن را بنام روز اشغال سفارت امریکا جشن می‌گیرد در کنار شعارهای مختلف یک شعار بخوبی خصلت رهبری و رویکرد آنها را بسوی قدرت‌های امپریالیستی نشان داد. آنها که نگاه ابزاری به مردم برای گرفتن امتیاز از رقبای خود دارند با طرح شعار "اوباما، اوباما، اوباما یا پاما یا پاما یا با اونا" عملا از سرکرده امپریالیسم، امریکا طلب کمک می‌کنند، چون می‌بینند که جناح حاکم که تمامی اهرم‌های قدرت را در دست دارد در پشت پرده ساخت و پاخت

خود را با اوپاما و اتحادیه اروپا انجام داده است و بعنوان آلترناتیو حکومتی در شرایط فعلی پذیرفته شده و موقتا بقای خود را تامین کرده است.

### پایان سخن:

«اصلاح طلبی و لیبرالیسم» در جامعه تحت سلطه ایران از بازرگان تا خاتمی و اکنون موسوی همواره نقش محلل ارتجاع و امپریالیسم را بازی کرده است. اگر اصلاح طلبی خاتمی کمی سر بسته و محافظه کارانه رفتار می نمود، ولی «جنبش سبز» شکل مضحک و عریان گدایی از نهادهای سرمایه داری برای کسب سهم بیشتر در قدرت سیاسی است. بهمین دلیل «جنبش سبز» با حيله گری میان طبقات مردم مانور می دهد. موسوی، کروی و خاتمی طیف کارگزاران متعلق به اقلیت حاکم بوده و از قدرت مردم برای رسیدن به منافعی استمداد می جویند. از آنجایی که رژیم جمهوری اسلامی تحمل ساده ترین رفرم بورژوازی و عادی ترین لیبرالیسم و صوری ترین جمهوریت و سطحی ترین دمکراتیسم را ندارد، هنگامی که بحران اقتصادی و سیاسی نظام را زیر ضرب می گیرد، سرکوبگران آزادی و قاتلان مبارزین، کمونیست ها و دگراندیشان بعد از دو دهه ماسک دمکراسی طلبی و آزادی خواهی به چهره می زنند و ناجی مردم معرفی می شوند.

«جنبش سبز» نه در اثر اعمال قدرت پاسدار و بسیجی، بلکه از دل حاکمیت بیرون آمده و مشروعیت خود را قبل از اینکه مردم را برای پس گرفتن رای شان روانه خیابان ها کند، از ولایت فقیه گرفته است. دیکتاتوری ای که «جنبش سبز» علیه آن مبارزه می کند در فردای انتصابات ریاست جمهوری و اعلام نتایج آن متولد نشده است، بلکه حکومت نظامی آشکار و پنهانی است که سی سال است بر جامعه حاکم می باشد. و در واقع این حکومت شمشیر و عباي خامنه ای و دولت نظامی - امنیتی احمدی نژاد هستند که نقش قابله را برای زایمان بی درد و سر «جنبش سبز» فراهم می نماید. فراموش نکنیم هنگامی که گوله و باطوم پاسدار و بسیجی قلب مردم را نشانه می گرفت و یا در زندانهای بی نام و نشانی چون کهریزک و ... سر آنها را می بریدند، موسوی مردم را به حفظ قانون اساسی جمهوری اسلامی ترغیب می کرد و به مردم می گفت خاموش باشید، آرام بگیرید. بیهوده نیست که از طرف نهادهای امپریالیستی به اصلاح طلبان امکانات مالی داده می شود و تریبون تبلیغاتی در اختیار آنها قرار می گیرد و به عنوان حافظین نظم سرمایه تشویق می گردند، بعنوان مثال به خانم شیرین عبادی یکی از مدافعین «جنبش سبز» جایزه "نهاد رولاند برگر" (

Roland-Berger Stiftung) "گزارشگران بدون مرز" اهداء می شود و آقای مخملباف به جشنواره فیلم نورنبرگ - "آزادی برای خلق آثار هنری" - دعوت می شود؛ ایشان بعد از منتسب کردن چپ ایران به فاشیسم می گوید: "من همواره هوادار جمهوری اسلامی بوده و هنوز هم هستم" و خانم زهرا رهنورد به مدال حقوق بشری "متفکرین" مجله فارین پالیسی از محصولات کمپانی واشنگتن پست، البته بعد از رئیس بانک مرکزی امریکا و رئیس جمهور، اوپاما مزین می گردد؛ و بدین ترتیب سرکوبگران آزادی و تفکر برای خدمات آینده پاک و منزه می گردند. «اصلاح طلبان دولتی» بهمان اندازه که در اعمال زور علیه مردم قسی بودند، حال که پای مبارزه مردم به میان آمده است، بهمان اندازه ترسو، جبون و بزدل و ناتوان می شوند و آنها را به "سکوت سبز" دعوت می کنند. این دارو دسته ضدانقلابی تنها در کلام با دیکتاتوری امامشان مخالفت، ولی مغزشان اسلامی است و دورتر از ولایت فقیه را نمی بینند. این طنز تاریخ است که مدافعین اصلاح طلبی بمجرد رانده شدن از حاکمیت در مدار دیگری به مجیز گوئی از ارتجاع مشغول می شوند و یا به آغوش صاحبان اصلی قدرت پناه می برند و با در اختیار گرفتن دلار و یوروی اهدایی امریکایی و اتحادیه اروپا و نیز استفاده از رسانه های خبری آنها - ایران فردا، صدای امریکا، بی بی سی، صدای آلمان و ... - در مدح دمکراسی و آزادی خواهی امپریالیستی سخن پراکنی می کنند. دمکراسی و آزادی خواهی ای که همسایگان ما در جمهوری های نو بنیاد اسلامی افغانستان، عراق و پاکستان در زیر چکمه سربازان ناتو تجربه می کنند.

فروکش «موج سبز» و ریزش و پراکندگی نیروهای آن دلیل بارزی بر عدم توانمندی این حرکت در جواب به خواست های مادی و ملموس توده ها است، ولی این نشست به معنی فروپاشی این نوع توهمات بورژوازی نیست. چون تا زمانی که قطب نیرومند انقلابی ای از کمونیست ها و طبقه کارگر در جامعه شکل نگرفته باشد این نوع عوام فریبی ها می تواند همواره تکرار گردد.

فعالین سیاسی چپ در وین - اتریش

دسامبر ۲۰۰۹

[Iran.linksakt@gmail.com](mailto:Iran.linksakt@gmail.com)

<http://iranlinksakt.blogfa.com>